

روش شناسی کلامی غیاث الدین دشتکی

شیرازی

مهرداد بیرانوند^۱

مظفر عبداللهی^۲

چکیده

منصور بن صدر الدین محمد دشتکی، ملقب به غیاث الدین، از مشاهیر و نام آوران علوم عقلی و نقلی در سده نهم و دهم هجری است. مباحث کلامی او مبتنی بر فلسفه مشاء بوده و با توجه به تسلط ایشان بر علوم عقلی و نقلی، از این دانش ها در علم کلام استفاده کرده است. استدلال های کلامی وی در مسایلی که بهره گیری از نقل مستلزم دور است عقلی، و در مسایلی که عقل توانایی درک آنها را ندارد، نقلی و در دیگر مسایل، عقلی - نقلی است. ایشان از روش عقلی برای تأویل و تبیین آیات و روایات اعتقادی، بهره فراوان برده و به آراء فلاسفه، متکلمان و عرفا توجه کرده و نقد منصفانه و عالمانه کرده است.

واژه های کلیدی: غیاث الدین دشتکی، روش شناسی کلامی، روش عقلی، روش نقلی، تأویل.

۱. دانش آموخته سطح چهار مرکز تخصصی علم کلام، موسسه امام صادق (علیه السلام)، رایانامه: mehrdad12945@gmail.com

۲. دانش آموخته سطح چهار مرکز تخصصی علم کلام، موسسه امام صادق (علیه السلام)، رایانامه: hovalla22@gmail.com

مقدمه

روش شناسی علوم و عالمان در دوران معاصر از اهمیت بالایی برخوردار است. علوم مختلف به تناسب موضوعات و غایاتشان روش‌های ویژه‌ای را اقتضا می‌کنند، مانند روش عقلی - فلسفی، عقلی - تجربی، نقلی - وحیانی، نقلی - غیر وحیانی، تصفیه و تزکیه نفس.

علم کلام به تناسب موضوع و اهدافش، روش عقلی - نقلی را اقتضا دارد. متکلمان اسلامی در بکارگیری روش عقلی یا نقلی یا تلفیقی، متفاوت عمل کرده‌اند؛ برخی بر روش عقلی تأکید ورزیده و برخی دیگر به روش نقلی اهتمام داشته‌اند، و گروهی نیز روش تلفیقی (عقلی - نقلی) را به کار برده‌اند. غیاث الدین دشتکی را می‌توان در زمره گروه اخیر جای داد.

علاوه بر آنچه بیان شد روش متکلمان در تدوین و تنظیم مباحث کلامی در آثار مکتوب خود و نیز روش مواجهه آنان با مذاهب و ادیان و عالمان دیگر نیز در حوزه بحث روش شناسی جای دارد. این نوشتار با رجوع به آثار کلامی غیاث الدین و بهره گیری از روش نقلی همراه با تحلیل عقلی، روش کلامی وی را تبیین و بررسی می‌کند.

۱. شخصیت و آثار علمی

۱-۱. شخصیت علمی

غیاث‌الدین منصور حسینی دشتکی، جامع معقول و منقول و از مشاهیر حکمای اسلام در حکمت، کلام، منطق و ریاضی، اهل دقت نظر، دارای نبوغ و سرشار از فضل، دانش و مهارت بود. او را «جامع المعقول و المنقول»، «حاوی الفروع و الاصول»، «اکمل اهل النظر»، «استاد البشر» و «عقل حادی عشر» «غیاث الدین ثانی» خوانده‌اند (خوانساری، ۱۳۹۰، ۷: ۱۷۶ و سبحانی، ۱۴۲۴، ۳: ۳۵۹). جامعیت او در دانش‌های منقول و معقول و تسلط وی بر علوم چون ریاضیات، نجوم و پزشکی مورد اعتراف مؤرخان و سیره‌نویسان است، و آثار گوناگون برجای‌مانده از وی بهترین دلیل و گواه بر این مطلب است.

وی در سال ۸۶۶ قمری در محله دشتک شیراز در خانواده‌ای علمی و معنوی به دنیا آمد، و در سال ۹۴۸ قمری وفات کرد و در مدرسه منصوریه در محله دشتک که پدرش به نام وی بنا نهاده بود، به خاک سپرده شد. غیاث‌الدین نزد پدرش صدرالدین دشتکی معروف به سید سند و دیگر دانشمندان عصر خود، کسب دانش کرد و در سن بیست سالگی، کسب علوم عصر خود را به پایان رساند (خوانساری، ۱۳۹۰، ۷: ۱۷۸-۱۷۶ و دشتکی، ۱۳۸۵، ۱، مقدمه: ۱۹).

عده‌ای از عالمان اسلامی، از او کسب علم کرده‌اند که برخی از آنان عبارتند از: وحیه‌الدین سلیمان قاری فارسی، تقی‌الدین ابوالخیر محمد فارسی (صاحب کتاب «صحیفة النور» و خلاصه آن: «طلیعة النور»)، شرف‌الدین، فرزند بزرگ‌تر وی (صاحب کتاب «مقامات العارفین» و «رسالة في التصوف و الاخلاق»)، صدرالدین محمد، فرزند کوچک وی، امیرابوالفتح شریفی (نویسنده «حاشیه بر آداب البحث ایجی»)، کمال‌الدین حسین الهی اردبیلی (نویسنده «شرح مفصل گلشن راز» و شرح عرفانی بر نهج البلاغه به نام «منهج الفصاحة») (دشتکی، ۱۳۸۲، مقدمه: ۵۴).

ملاصدرا غیاث‌الدین دشتکی را سِرّ پدر و پناه بزرگان سادات و علماء، منصور و مؤید از عالم ملکوت، معرفی کرده است (شیرازی، ۱۳۶۸، ۶: ۸۶) اشتها در فضل، فهم، قدر، مجد، فخر و اعتزاز و یگانه عصر در حکمت و کلام، جامع معقول و منقول اوصافی است که محدث قمی در معرفی وی بیان کرده است (قمی، ۱۳۶۸، ۲: ۴۹۷). دشتکی به دلیل احاطه بر حوزه‌های گوناگون معرفتی آثار متنوع و فراوانی از خود به یادگار گذاشته که برخی از آنها را بر اساس موضوع ارائه می‌شود^۱:

۲-۱. آثار در علوم نقلی

۱. در میان آثار دشتکی این آثار در مصنفات ایشان که در دو جلد چاپ شده، وجود دارد: تجرید مسائل الحکمة، اصول العقائد، دلیل الهدی، مرآة الحقائق و مجلی الدقائق، الکمال فی صفات الله المتعال، حجة الکلام لا یضاح محجة الاسلام فی المعاد، مقامات العارفین، معالم الادب فی درایة لسان العرب، الکلام فی تبیین کلام الله العلام، مطلع العرفان فی تفسیر القرآن، شفاء القلوب، حاشیة الشفاء، مقاصد الاشارات، حاشیة الاشارات (اشارات الی لطائف الاشارات)، ضیاء العین، حاشیة شرح حکمة العین، تعلیقات علی الشرح الجدید للتجريد، کشف الحقائق المحمدیة، معیار العرفان فی علم المیزان، مقیاس النظر فی قوانین الفکر، الشوارق، فصل: السماء و العالم و الحکمة العملية: تهذیب الاخلاق، تدبیر المنزل، سياسة المدن. همچنین کتاب اشراق هیاکل النور و اخلاق منصوری از ایشان چاپ شده است.

۱-۲-۱. علوم قرآنی و روایی

برخی از آثار ایشان در این بخش عبارتند از:

«آداب قراءة القرآن»؛

«تحفة الفتى في تفسير هل أتى»؛

«تفسير آیه سبحان الذى أسرى»؛

«تهلیة»؛

«مطلع العرفان» (تفسير آیات قرآن و سوره انسان)؛

«حاشیه بر اوائل کشف زمخشری»؛

«شرح الصحيفة الكاملة».

۱-۲-۲. ادبیات

آثار ادبی ایشان عبارتند از:

«الحاشية على مفتاح العلوم سكاكى»؛

«خلاصة التلخيص: خلاصة تلخيص المفتاح خطيب قزوینی»؛

«دیوان شعر».

۱-۳-۱. آثار در علوم عقلی

۱-۳-۱. منطق

این آثار عبارتند از: «آداب البحث و المناظرة» (مثنوی آداب البحث، شرح آداب

البحث ایجی)؛

«تعديل الميزان»؛

«الحاشية على حاشية تهذيب المنطق الدوانية»؛

«الحاشية على الحاشية الدوانية على شرح الشمسية»؛

«الحاشية على شرح آداب امير بن ميرخدوم بر آداب البحث ایجی»؛

«معیار الافکار یا معیار العرفان» (خلاصه تعديل).

۲-۳-۱. عرفان، اخلاق، سیاست و حکمت عملی

از جمله این آثار عبارت است از:

«اخلاق منصوری»؛

«التصوف و الاخلاق»؛

«الحكمة العملية»؛

«رسالة الخلافة»؛

«رسالة في السير و السلوك»؛

«قانون السلطة و مقامات العارفين يا مقالات العارفين».

۳-۳-۱. فلسفه و کلام

غیاث الدین دشتکی نسبت به علوم عقلی بویژه کلام و فلسفه، اهتمام زیادی دارد و در تعریف علم کلام می گوید: کلام، علم به اصولی است که به واسطه این اصول می توان عقاید دینی را برای کسانی که از دین حق خارج هستند، اثبات کرد و کیفیت آن را برای کسانی که اصل دین را پذیرفته اند، تبیین کرد: «الكلام علمٌ بأصول يُقتدر بها على اثبات العقائد الدينية على خوارج الملة الحنفية و تبیین کیفیتها لمن تسلّم انیتها» (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۱). آثار ایشان در این بخش عبارتند از:

«اثبات الواجب» (رسالة المشارق)؛

«التجريد يا التحرير في الحكمة» (الاشارات والتلويحات)؛

«اشراق هياكل النور لكشف شواكل الغرور»؛

«الأمالی»؛

«تجريد الغواشي» (حاشية حاشية اجدّ دواني بر تجريد در دفاع از پدرشان)؛

«الحاشية على اثبات الواجب الدوائية»؛

«الحاشية على شرح الاشارات»؛

«حجة الكلام لايضاح محجة الاسلام»؛

«الرّد على رسالة الزوراء»؛

«الرسالة الروحية»؛

«تجوهر الاجسام» (درباره نفس، هیولی، جزء لایتنجزی و معاد)؛

«رياض الرضوان» (شرح شفای بوعلی)؛

«شرح طوالع الانوار في علمي الكلام»؛

«كشف الحقائق المحمدية»؛

«شفاء القلوب» (شرح يا حاشيه بر الهيأت شفا)؛

«ضياء العين» (الحاشية على شرح حكمة العين)؛

«المحاكمات بين الحواشي القديمة و الجديدة»؛

«أصول العقائد» (ایمان الايمان)؛

«مرآة الحقائق و مجلى الدقائق».

۴-۳-۱. رياضيات، هيئت و پزشكى

«الاساس» (هندسه)؛

«التبصرة في المناظر»؛

«تكملة المجسطي»؛

«شرح اشكال التأسيس (سمرقندى)»؛

«كفاية الطلاب في علم الحساب»؛

«ضوابط الحساب»؛

«تحفة الشافى» (نجوم)؛

«الجهات»؛

«الحاشية على شرح الملخص» (حاشيه بر شرح چغمينى)؛

«تسطع الغبراء والخضراء» (السفير في الهيئة)؛

«اللوامع و المعارج»؛

«القبلة»؛

«مفتاح المنجمين»؛

«رسالة في علم كتف الغنم» (پزشكى)؛

«معالم الشفا»؛

«الشفافية» (خلاصه معالم الشفا)؛

علم سلاوى

سال بيست و نهم، شماره صد و شانزده

«جام جهان نما یا جام گیتی‌نما» (گوناگون)؛

«الرّد علی أنموذج العلوم الدوائیّة».

۲. روش تدوینی و تألیفی

روش تدوینی و تألیفی ایشان را در مهم‌ترین آثار کلامی – فلسفی ایشان به این شرح است:

۲-۱. کشف الحقائق المحمدیّة

این اثر، شرح کتاب پدرش، صدرالدین دشتکی است که به درخواست دوستانش، اقدام به نوشتن آن کرده است، و به لحاظ جامعیت و تفصیل یکی از مهمترین آثار کلامی دشتکی به شمار می‌رود. این کتاب دارای مقدمه و دوازده فصل و خاتمه است. در مقدمه این کتاب ابتدا به مباحث نفس و مباحث مرتبط با آن، همچون بیان مراتب نفس، عین الیقین و حق الیقین، عارف متصل به حق تعالی و مناسبت فاعل و قابل پرداخته است.

مباحثی که در فصول دوازده‌گانه این کتاب مطرح شده است، به ترتیب فصول عبارتند از: اثبات واجب متعال، توحید، عدم امکان تقسیم واجب الوجود به اجزاء، امکان یا عدم امکان صفت زائد برای واجب الوجود، علم خداوند متعال (وی در این فصل به مطالب هفت‌گانه پیرامون علم خدا به ذاتش و سائر موجودات، کیفیت علم خدا به موجودات متغیر و وجه علم الهی به امور متغیر و متزایل، کیفیت علم الهی به امور نامتناهی، کیفیت علم الهی به جزئیات و وحدت علم الهی با وجود کثرت معلومات، پرداخته است)، قدرت خداوند سبحان، اراده الهی، حیات الهی، سمع و بصر او، کلام الهی، قضا و قدر و سائر صفات الهی (حکمت، جود، عنایت، لطف و...)، و خاتمه نیز در تقسیم صفات الهی است.

غیاث الدین پس از شرح این فصول دوازده‌گانه، هشت فصل دیگر را مطرح کرده است. مباحث این فصول به ترتیب عبارتند از: فاعلیت و تأثیر برای مبدأ اول، صدور حادث از قدیم، ترکیب جسم از هیولی و صورت، افلاک و عناصر و موالید، نفس انسانی، معاد جسمانی، نبوت و سیره مصنف.

شیوه مصنف در این تألیف عقلی – نقلی بوده و در مباحث کلامی تا جایی که

امکان داشته سعی کرده از هر دو برای تبیین و اثبات مباحث کلامی بهره بگیرد.

٢-٢. ايمان الايمان يا اصول العقائد

این کتاب از مقدمه و اصول هشت‌گانه تشکیل شده است. در مقدمه، به تعریف علم کلام پرداخته است. اصل اول مربوط به عقایدی است که باید در دین سید اصفیاء به آن اقرار کرد. در اصل دوم اقوال اندیشمندان (حکماء، متکلمان معتزله، اشاعره و ...) در مورد صفات خداوند متعال مطرح شده است. اصل سوم مربوط به اثبات وجود واجب متعال از منظر حکماء و دیدگاه برخی مذاهب (کمالیه و مجسمه) پیرامون نحوه وجود واجب متعال است. اصل چهارم در مورد اثبات صفات و اسماء الهی است. اصل پنجم در مورد قاعده حسن و قبح عقلی و دیدگاه‌های مختلف در این زمینه و همچنین اراده و اختیار و نحوه فعل الهی است. اصل ششم در مورد کیفیت خلقت آسمان‌ها و زمین، و اصل هفتم پیرامون مباحث راهنما شناختی (نبوت عامه، نبوت خاصه و امامت) است. اصل هشتم نیز در مورد وعد، وعید، حقانیت معاد و سایر وعده‌های الهی است. ایشان در این کتاب سعی کرده در هر بحث مهمترین دیدگاه‌ها را نقل، و به نقد و بررسی آنها بپردازد.

٣-٢. دليل الهدى

این کتاب دارای فاتحه و اصل و وصل است. فاتحه مربوط به تقسیم احکام شرعیه به عقاید عملیه اصلیه و قواعد عملیه فرعیه است. اصل، مربوط به تبیین عقلی صدق انبیاء علیهم السلام است. و وصل دارای چهار مقصد است که در مورد مبدأ، معاد، خلقت آسمان و زمین و غیره بحث کرده است. در این اثر چنانچه در ابتدا تصریح کرده، ابتدا نبوت و صدق انبیاء را اثبات، و سپس به واسطه کلام انبیاء بر سایر حقایق استدلال می‌کند.

٢-٤. اشراق هياكل النور لكشف ظلمات شواكل الغرور

این اثر، نقد «شواکل الحور» جلال‌الدین دوانی (۸۳۰-۹۰۸ق) است که خودش شرحی بر «هیاکل النور» اثر شهاب‌الدین یحیی سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ق) مشهور به شیخ اشراق است. هیاکل النور، رساله فلسفی کوتاهی به زبان عربی است. متن هیاکل النور، شامل هفت هیکل است؛ هیکل یکم درباره جسم و احوال آن؛ هیکل دوم پیرامون نفس انسانی و احوال آن همچون تجرد و تصرف آن در قوا و ابطال تناسخ آن؛ هیکل سوم درباره برخی مبادی مشائیان؛ یعنی سه حالت وجوب و امکان و امتناع؛

هیکل چهارم درباره مباحث واجب (دارای پنج فصل: وحدت واجب، اثبات واجب، صدور کثرت از واحد، عوالم ثلاثه و حدوث و قدم عالم)؛ هیکل پنجم در افلاک؛ هیکل ششم در اثبات جاودانگی روان آدمی؛ و هیکل هفتم در باره نبوت و معجزات و کرامات و منامات و بیان چگونگی پیوند روان آدمی با جهان نور در حالت خواب یا جنون است. إشراق هیاکل النور دشتکی مشتمل بر متن هیاکل النور و تعلیقات و حواشی است. شیوه فلسفی دشتکی در این کتاب به تناسب مباحثی که شیخ اشراق مطرح کرده است، بیشتر اشراقی بوده و عمده تلاشش در این کتاب، پاسخ به اشکالات متکلم چیره‌دست معاصر، جلال‌الدین دوانی بوده است.

۳. جایگاه عقل در روش کلامی دشتکی

مسائل کلامی از حیث عقلی و نقلی بودن سه دسته‌اند:

۱. برخی عقلی‌اند؛ یعنی مسائلی که اثبات نبوت و وحی مبتنی بر آنهاست، مانند: اثبات وجود خداوند، علم، قدرت و حکمت الهی، ضرورت نبوت، دلائل صدق نبی و
 ۲. دسته‌ای دیگر، نقلی‌اند؛ مانند: تفصیل مربوط به برزخ و معاد.
 ۳. دسته سوم، عقلی و نقلی‌اند؛ مانند: توحید، وجوب امامت، لزوم عصمت نبی در غیر دریافت و ابلاغ وحی، لزوم عصمت امام و ضرورت معاد.
- آنچه جایگاه عقل و نقل را در روش کلامی یک متکلم روشن می‌سازد، مسائل دسته سوم است.

عقل نزد غیاث الدین جایگاه بلندی دارد؛ در حدی که وی یکی از راه‌های شناخت نبی را این دانسته که نبی آنچه مخالف ظاهر عقل است - مانند اینکه باری تعالی بیشتر از یکی است - بیان نکند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۴). روش عقل‌گرایی ایشان فلسفی است و بیشتر مباحث کلامی خویش را بر پایه فلسفه مشاء بنا نهاده است.

البته وی مخالف افراطی‌گری در مباحث عقلی بوده و معتقد است عقل در تمام مسائل نمی‌تواند اظهار نظر کند، لذا در مورد پاره‌ای مسائل که برخی سعی کرده‌اند از راه ادله عقلی به اثبات آنها بپردازند، گفته است: راهی برای اثبات و نفی این امور با ادله عقلی نیست (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۳).

دشتکی معتقد است هیچ‌گاه عقل بر خلاف واقع حکم نمی‌کند. از اینرو، مقصود از اینکه درباره برخی از مسایل گفته‌اند: «إنه طور وراء طور العقل» این نیست که عقل

بر خلاف آن حکم می‌کند، بلکه بدین معناست که عقل از ادراک آن عاجز است و به صورت مستقل نمی‌تواند بدان دست یابد (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۸۵-۳۸۴).

برای اینکه از جایگاه عقل در روش کلامی غیاث الدین دشتکی درک روشن‌تری داشته باشیم، نمونه‌هایی از مباحث کلامی ایشان را در بخش‌های گوناگون باز می‌گوییم:

۳-۱. خدا شناسی

در مباحث خدا شناسی علاوه بر اثبات وجود واجب (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۵)، برای اثبات صفاتی همچون قدرت، علم، نفی شریک، جسمیت (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۷)، ضد، ند و مکان (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۱۷-۲۱۶)، و همچنین برای اثبات علم الهی به ذات خود و سائر موجودات (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۸۳۷-۸۳۶) به ادله عقلی تمسک کرده است که چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

۳-۱-۱. برای اثبات جزء نداشتن خداوند سبحان (توحید احدی) گفته است: عقل حکم می‌کند که واجب [بالذات] بر هر واجب [بالغیر] مقدم است و از سوی دیگر هر «کل» متأخر از اجزای خودش است، بنابراین اگر واجب جزء ممکن داشته باشد، لازم می‌آید که کل، هم متأخر باشد و هم متقدم (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۸۱۱).

۳-۱-۲. برای اثبات محال بودن کذب بر خداوند سبحان گفته است: کذب به اتفاق همه عقلاء، نقص است و بر خداوند سبحان محال است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۷۹).

۳-۱-۳. برای اثبات حادث بودن کلام الهی علاوه بر وجوه نقلی به ادله عقلی تمسک کرده، از جمله می‌گوید: اگر کلام الهی ازلی بود، تکلیف تا ابد باقی بود؛ زیرا آنچه قدیم بودنش ثابت شده، عدمش ممتنع است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۷۹).

۳-۲. راهنما شناسی

دشتکی در مباحث نبوت و امامت نیز از عقل و ادله عقلی بهره گرفته است:

۳-۲-۱. بطلان شبهه براهمه در انکار نبوت را بدیهی و سخن صائبه را مشتمل بر تناقض، و نادرست دانسته است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۴).

۳-۲-۲. معجزه بودن قرآن از جهت فصاحت، اشتغال بر خبرهای غیبی و عدم اختلاف در آن، بر صدق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۴۷).

۳-۲-۳. وجوب اتصاف امام به حریت، ذکوریت، تکلیف، عدالت، اجتهاد و اصابت رأی که مورد قبول معتزله است و عصمت که شیعه معتقد است، عقلی است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۶).

۳-۳. معاد شناسی

برای اثبات معاد و پاداش و کیفر اخروی گفته است: حکمت، عدالت، و وفای به عهد مقتضی ثواب دادن به نیکوکار است و دو مورد اول (حکمت و عدالت) علاوه بر حسن وفای به وعید (البته در صورتی که قائل به آن باشیم)، مقتضی کیفر گنهکار است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۸۵).

۳-۴. انسان شناسی

برای اثبات اختیار انسان در افعالش، علاوه بر اینکه آن را بدیهی دانسته (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۸) به علم حضوری انسان به اینکه افعالش را با تدبیر و تغییر و تقدیم و تأخیر انجام داده و تفاوت بین مُجَبِّر علیه و مُجْبَر و مختار و مضطر را درک می‌کند، استناد کرده است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۹).

برای اثبات بقای نفس پس از مرگ گفته است: نفس ناطقه در جسم حلول نکرده و در ذات و حقیقتش تعلق به بدن ندارد؛ بلکه تعلق نفس به بدن به نحوی است که به واسطه بدن کمالات را کسب کند. بنابراین، هر گاه بدن از بین برود، چیزی از بین رفته است که نفس ناطقه در وجودش بدان احتیاجی ندارد در حالی که علت موثره در وجود نفس باقی است؛ بنابراین بقای نفس هنگام فساد بدن واجب است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۴۹).

۳-۵. قاعده حسن و قبح عقلی

دشتکی معتقد است افعال انسان در واقع و نفس الامر یا حسن‌اند یا قبیح. و مُدرک آن‌ها عقل است که در این باره از عوامل و اسبابی مانند خُلق، ملکه، طبیعت، عادت یا مقدماتی که از عرف یا شرع به دست آورده، کمک می‌گیرد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۸). وی، عمل به وعده را به این دلیل که از مصادیق لطف است واجب دانسته؛ چنان که وعید دادن را چون اصلح و لطف است، نیکو شمرده، و یادآور شده است که وجوب عمل به وعید، مورد اختلاف است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۷).

۳-۶. حقیقی بودن ثواب و عقاب

ایشان ثواب و عقاب را نه امری اعتباری، بلکه از لوازم افعال انسان می‌داند، و همان‌گونه که غذای بد موجب امراض جسم است، عقاید فاسد و اعمال باطل سبب امراض نفسانی است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۳).

۷-۳. تأویل صفات خبریه و متشابهات قرآنی و روایی

یکی از شاخصه‌های عقل گرایی در معارف دینی و کلامی، تأویل ظواهر مخالف دلیل عقلی یقینی است. دشتکی در باب لزوم تأویل و تفسیر نقل گفته است: انبیاء علیهم‌السلام به حقایق و دقایق علمی و عملی به نحو خفی اشاره می‌کنند و جز راسخان، آن را نمی‌دانند و بعد از ایشان، اولیاء و علماء می‌آیند تا دین آنان را کامل کنند و از حقایقی که بر لسان انبیاء جاری گشته، پرده‌برداری کنند. نام یکی از این افراد فارقلیطا است که علم الکتاب نزد وی بوده و نسبت به تأویل و تفسیر آگاهی داشته است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۹۱).

البته وی با افراط در تأویل گرایی مخالف بوده و برای تأویل، ملاک قرار داده و گفته است: تأویل تنها در صورتی جایز است که ضرورت شرعی یا عقلی اقتضا کند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۰۰). از اینرو، تأویلات برخی حکماء پیرامون معاد جسمانی را نپذیرفته است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۶۶ و ۵۷). نمونه‌هایی از تأویلات وی را باز می‌گوییم:

۱- ۷-۳. مقصود از نفخ روح خداوند در آدم علیه‌السلام در آیه: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (حجر: ۲۹) و القاء کلمه الهی در مریم علیها‌السلام و روح الهی بودن عیسی علیه‌السلام در آیه: ﴿وَإِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَشَوْلُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ﴾ (نساء: ۱۷۱) و از امر پروردگار بودن روح در آیه: ﴿وَقُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (اسراء: ۸۵) نسبت داشتن این امور به خداوند سبحان است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۱۱۹)، و معنای ظاهری آن‌ها مقصود نیست.

۲- ۷-۳. مراد از آیه ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن: ۲۷) و ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (قصص: ۸۸) این است که آنچه زائل شده و از بین می‌رود، استعداد ماهیت از قبول وجود خارجی است نه وجود. واگر نه شیء، قابل ضد خود یعنی عدم خواهد بود (الزائل الباطل هو استعداد الماهية عن قبول الوجود الخارجي لا الوجود و إلا لكان قابلا لضده الذي هو العدم؛ و هو المعني بقوله تعالى: وَ

يَنْقَى وَجْهَهُ رَبُّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ قَوْلُهُ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ: دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۰۹-۲۰۸.

۳-۷-۳. در بیان مراد از آیه ﴿لَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾ (فرقان: ۴۶-۴۵) گفته است: مراد از ظل ممدود، ماهیات است. بنابراین، مدّ ظل، ایجاد ماهیات است و ساکن قرار دادن، ابقاء ماهیات است. و مراد از شمس که دلیل قرار داده شده، همان عقل است؛ چون جز در عقل چیزی از وجود جدا نمی‌گردد. پس وجودی برای ماهیات جز در عقل نیست و مراد از قبض، معدوم کردن ماهیات پس از وجود آنهاست (فمدّ الظلّ ایجادها؛ و هو معنی کونه باسطا؛ و جعلها ساکنا إبقاؤها؛ و الشمس الذي جعله دليلا هو العقل؛ إذ لا يمتاز عن الوجود إلّا في العقل؛ فلا وجود لها إلّا فيه؛ و القبض هو إعدامها بعد الوجود: دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۰۹).

۴-۷-۳. به اعتقاد وی آیات مربوط به عذاب اخروی مانند: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ (نساء: ۵۶) و ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا﴾ (سجده: ۲۰) و ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾ (مؤمنون: ۱۰۷) بیان گر تجسم اخلاق و ملکات رذیله می‌باشند. هر یک از اخلاق مذمومه همچون حرص دارای شدت و ضعف هستند و بر اساس این شدت و ضعف به بدن حیوانی که مناسب آن اخلاق است تعلق می‌گیرد.

مثلا اخلاق شره مناسب با کلب است، تا اینکه به تدریج این اخلاق نابود گردد، و اگر استعداد ترقی داشته باشد پس از آنکه تمام آن هیئات مذمومه زائل شد از عالم مثال مفارقت خواهد کرد. از اینرو آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَخْيَتْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (غافر: ۱۱) در مورد اشقیاء است که می‌گویند: آیا راه خروجی هست که یک مرتبه پس از مرتبه قبل یا دفعات بیشتر نمیریم؟

و نیز آیه ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ (دخان: ۵۶) در مورد اهل سعادت است و این گروه تنها یک موت را می‌چشند؛ چراکه سعادت به خاطر غلبه اخلاق فاضله و صفات نیکو محال است که نفوسشان به مثل حیوانی انتقال یابد. و روایاتی مانند: «يحشر الناس يوم القيامة على وجوه مختلفة» و «كما تعيشون تموتون و كما تموتون تبعثون» دلالت بر این دارد که مردم بر اساس اخلاقشان به صورتهای گوناگون برانگیخته می‌شوند (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۶۴-۲۶۳).

۴. جایگاه نقل در روش کلامی دشتکی

بهره گیری از نقل و وحیانی (قرآن و روایات) در آن دسته از مسائل کلامی که اثبات و فهم آنها از دسترس عقل بیرون است، مانند مسائل مربوط به عالم برزخ و تفصیل عالم قیامت، بیانگر جایگاه نقل در روش کلامی یک متکلم نیست، شاخص در این باره، آن دسته از مسائل کلامی است که فهم آنها، هم در توان عقل است و هم در نقل و وحیانی مطرح شده است؛ مانند مسأله توحید و تفصیل مربوط به صفات ثبوتیه و سلبیه خداوند، ضرورت معاد و برخی از مباحث مربوط به نبوت و امامت.

در این گونه مسائل، روش کلامی متکلم ممکن است عقلی یا نقلی یا تلفیقی باشد، یعنی یا فقط از تفکر عقلی بهره می گیرد، یا تنها به ادله نقلی استناد می کند و یا از هر دو بهره می برد. در فرض سوم ممکن است نخست تفکر عقلی را به کار گیرد و پس از آن به آیات و روایات رجوع کند، و ممکن است عکس آن را به کار ببرد.

دشتکی معتقد است نقل و وحیانی داری معارف بلند است؛ از اینرو برداشت سطحی از نقل و نسبت دادن آن را به شارع بر نمی تابد. به عنوان نمونه ایشان در مورد آیه شریفه ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء: ۲۲) می گوید: این آیه ناظر است به اینکه هر کس در اجسام عالم در آسمان و زمین تأمل کند، می فهمد که امور متلازم، یا برخی علت برای برخی دیگر بوده یا مستند به علت واحدی یا علل متلازم هستند. و آنچه متکلمان و مفسران در تفسیر این آیه گفته اند که اگر خدایانی غیر از خداوند متعال وجود داشته باشد، نزاع و درگیری بین آنها رخ خواهد داد و احوال زمین و آسمان ها سامان نخواهد یافت، شبیه خطابیات و حتی پایین تر از آن بوده و شایسته نیست که کلام خداوند حکیم و علیم چنین تفسیر گردد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۶-۲۵).

ایشان معتقد است آن دسته از مباحث اعتقادی که مستلزم دور نباشد را می توانیم از نقل به عنوان دلیل بهره بگیریم، از اینرو در باب صفات الهی گفته است: همان گونه که می توان صفات الهی را از عقل استنباط کرد، همچنین می توان از شرع استفاده کرد؛ چراکه مستلزم دور نیست و در کلام الهی به وفور وجود دارد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۷).

همچنین معتقد است ظاهر احادیث و آیاتی که در مورد امور اخروی و ضروریات دین است، عقلا صحیح و ایمان به آن شرعا واجب است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۰۰) و

معارفی که عقلا ممکن است و شارع به آن خبر داده است، جایی برای انکار نبوده، بلکه تقریر آن به نحو جزمی واجب است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۶۶).

برای اینکه از جایگاه نقل در مباحث کلامی غیاث الدین دشتکی درک روشن تری داشته باشیم، برخی از مباحث کلامی ایشان را باز می‌گوییم:

۴-۱. واجب الوجود در وجوب وجود شریکی ندارد و آیه شریفه ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ (آل عمران: ۱۸) بیان‌گر این مطلب است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۶).

۴-۲. خالق و فاعل تنها خداوند سبحان بوده و غیر او تنها آلات، روابط و وسائلی هستند که هر یک کلمه‌ای از کلمات الهی بوده و واسطه برای افاده معنایی هستند و آن معنا، همان اثری است که از هریک صادر می‌شود و غیر او هیچ اثری ندارد مگر به واسطه فیض اسم او. ایشان برای این مطلب به آیه شریفه ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ (طه: ۸) استناد کرده و گفته است: این آیه برای اثبات روابط و نفی استقلال وسائط است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۷۳۷-۷۳۶).

۴-۳. آیاتی از قرآن کریم مانند: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» (یونس: ۴) و ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾ (طه: ۱۵) ناظر به ادله عقلی معاد است، چنان که آیه: ﴿رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمَوْتَىٰ﴾ (بقره: ۲۸۰) بر وقوع معاد و إحياء در دنیا دلالت دارد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۸۶-۱۸۵).

۴-۴. آیه ﴿قَالَ مَنْ يُخَيِّمُ الْعِظَامَ وَهِيَ زَمِيمٌ * قُلْ يُخَيِّمُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ (یس: ۷۹-۷۸) و آیه ﴿وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ (حج: ۷) بیان‌گر این است که اجزای بدن در قیامت بعینه عود خواهد کرد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۶۴).

۴-۵. برای تبیین نحوه وجود ممکنات و واجب متعال و غنای واجب و فقر ممکنات و اینکه ممکنات ظل وجود مطلق واجب هستند، به کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام): «مع كل شيء لا بمقارنة وغير كل شيء لا بمزايلة» (نهج البلاغة: خطبه اول) استناد می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۰۸).

۴-۶. در تعریف مسایل سمعی (نقلی) می‌گوید: «السمعی ما ثبت ماهيته بالسمع» سپس یادآور شده است که ایمان به سمعیات مانند: سؤال منکر و نکیر، عذاب قبر کافرین و عصاة از مؤمنین، قیام الساعة، نفخ صور، صراط، میزان، شهادت جوارح، بهشت و وسعت آن که آسمان‌ها و زمین است، و درهای هشت گانه بهشت، جهنم و

زقوم در آن و خزنه و ملائکه‌ای که موکل به دوزخ هستند و تعداد آنها ۱۹ نفر است و... واجب است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۷).

۷-۴. برای اثبات عالم مثال (برزخ) و متنعم بودن اهل بهشت و معذب بودن اهل آتش در این عالم و وجود انواع لذات و آلام جسمانی و روحانی در آن، علامات و اشراط روز قیامت و خصوصیات و ترتیب این حوادث، و حوادثی که در قیامت رخ می‌دهد مانند عبور از صراط و وصول به بهشت و سقوط در جهنم و شفاعت و امور دیگری که مربوط به قیامت و رستاخیز است، به آیات و اخبار، استناد می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۴۸؛ همو، ۱۳۸۵، ۱: ۷۱-۷۰).

۵. بهره‌گیری از علوم مختلف

علم کلام به جهت موضوع و اهداف خود با علوم عقلی و نقلی پیوند وثیقی دارد و متکلمان اسلامی به انحاء مختلف از آنها بهره برده‌اند. غیاث الدین دشتکی نیز در مباحث کلامی، به تناسب موضوع بحث، از علوم مختلف استفاده می‌کند:

۵-۱. علوم عقلی

۵-۱-۱. منطق

بهره‌گیری از روش‌ها و قواعد منطق در علم کلام، امری طبیعی و گریزناپذیر است و از ویژگی‌های متکلمی خاص به شمار نمی‌رود، ولی برخی از متکلمان به مباحث منطقی اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند و در مناسبت‌های گوناگون از این قواعد نام برده و بهره گرفته‌اند. غیاث الدین دشتکی در علم منطق صاحب تألیف بوده و آن را از علوم حکمی، و ابزاری برای سایر اقسام علوم دانسته (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۴۹۴) و به تناسب مباحث از روش‌های مختلف استدلال منطقی استفاده می‌کند، که به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

۱-۱-۵. در پاسخ به این اشکال مجبره که گفته‌اند: خداوند قبل از افعال عباد، به آنها علم دارد پس امکان ندارد که خلاف آن اتفاق بیفتد و این مستلزم جبر است، هم از روش جدال احسن و هم روش برهانی استفاده می‌کند. در پاسخ جدلی می‌گوید: این با افعال الهی نقض می‌شود؛ چراکه طبق دیدگاه خودتان خداوند قبل از انجام افعال خودش بدان علم دارد، پس امکان صدور خلاف آن ممکن نخواهد بود و لازم

می‌آید که خداوند سبحان در افعالش مجبور باشد، «فکلُّ ما کان فی جوابکم فہو جوابنا». و در پاسخ برہانی می‌گوید: علم خداوند به ارادہ از جملہ اسباب است و منافات با اختیار ندارد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۲)، یعنی علم به اینکه فعل انسان با ارادہ و اختیار او انجام می‌شود، مستلزم جبر نخواہد بود، بلکہ پشتوانہ اختیاری بودن آن است.

۵-۱-۱-۲. برای اثبات نبوت پیامبر اسلام ﷺ به قیاس اقترانی شکل اول استدلال کردہ و گفتہ است: پیامبر اسلام ﷺ ادعای نبوت کرد و مطابق ادعای خود معجزہ آورد، و ہرکس مدعی نبوت باشد و مطابق مدعای خود معجزہ بیاورد، پیامبر راستین است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۵).

نیز از ہمین قیاس برای اثبات حادث بودن کلام خداوند سبحان بہرہ گرفتہ و می‌گوید: از ویژگی‌های قرآن این است کہ ذکر است: ﴿وہذا ذِکْرٌ مُّبَارَکٌ﴾ (انبیاء: ۵۰) ﴿وَإِنَّہُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ﴾ (زخرف: ۴۴) و ذکر، مُحَدَّث است؛ بہ دلیل آیہ ﴿مَا یَأْتِیْہِم مِّنْ ذِکْرِ مِّنْ رَبِّہِم مَّحْدَثٌ﴾ (انبیاء: ۲) [نتیجہ: قرآن مُحَدَّث است]. نیز گفتہ است: قرآن عربی است چون فرمودہ ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا﴾ (زخرف: ۳) و عربی لفظ است بہ خاطر اشتراک لغات در معنی، [نتیجہ: قرآن لفظ است] (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۲۷).

۵-۱-۱-۳. از قیاس استثنایی برای اینکه «از واحد حقیقی، کثیر صادر نمی‌شود» استفادہ کردہ و گفتہ است: اگر واحد حقیقی مصدر دو چیز مانند «آ» و «ب» باشد، مصدر «آ» و آنچه «آ» نیست خواہد بود، زیرا «ب»، «آ» نیست، کہ لازمہاش اجتماع نقیضین است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۲۹).

از ہمین قیاس برای اثبات قدیم زمانی بودن عالم نیز بہرہ گرفتہ و می‌گوید: اگر هیچ کدام از ممکنات، لازمہ واجب نباشند، فعل واجب بر ارادہ حادثہ یا قدرت حادثہ توقف خواہد داشت؛ در نتیجہ احتیاج واجب در حدوث قدرت و ارادہ بہ غیر لازم خواہد آمد و این بر خداوند سبحان محال است؛ چون واجب متعال در غایت کمال بودہ و منزہ از نقص و احتیاج است. بنابراین، ممکنات لازمہ حق تعالی بودہ و از وجود حق تعالی منفک و جدا نیست؛ از اینرو، عالم قدیم زمانی است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۶۸).

۵-۱-۱-۴. برای اثبات ماہیت نداشتن واجب از راہ برہان خلف استدلال کردہ و می‌گوید: اگر واجب ماہیت داشتہ باشد، مفہوم موجود و واجب برای ماہیت عرضی

خواهد بود (چون اثبات شد که اولاً: ایندو مفهوم بر هر ماهیتی عرضی خواهند بود، و ثانیاً: هر عرضی ممکن است) در نتیجه واجب از حیثی که موجود یا واجب است، ممکن خواهد بود و واجب نخواهد بود (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۷۸۳).

۵-۱-۱-۵. برای مقابله با معاندان، استناد به مشهورات و مسلمات را کافی دانسته و می‌گوید: همه فِرَق به وجود خدایی که همه کمالات را دارد و نقصان بر او محال است، اعتراف کرده‌اند، و نیازی به اقامه برهان بر این مطلب نیست، و برای الزام معاندان همین مطلب کافی است که همه به این اصل معتقدند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۶).

۵-۱-۲. معرفت شناسی

گرچه معرفت شناسی به عنوان رشته علمی مستقل در گذشته وجود نداشته، ولی بسیاری از مباحث آن در کتاب‌های کلامی و فلسفی مطرح شده است. این مباحث در برخی آثار کلامی دشتکی در جای مناسب بیان شده است که نمونه‌هایی را باز می‌گوییم:

۵-۱-۲-۱. این امر که اشیائی وجود دارند، بدیهی است، و سخن سوفسطائیان که وجود داشتن اشیاء را اوهام و خیالات پنداشته‌اند، خود اوهام و خیالات است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۷۵۴).

۵-۱-۲-۲. درباره حقیقت تصدیق، سه دیدگاه را ذکر کرده است: نخست اینکه تصدیق همان حکم و اذعان [به نسبت میان موضوع و محمول] است، دوم اینکه حکم عبارت است از مجموع تصورات سه گانه (تصور موضوع، محمول و نسبت) همراه با حکم، و سوم اینکه تصدیق عبارت است از تصوراتی که حکم عارض آنها می‌شود. وی دیدگاه اول را برگزیده و درستی آن را با نادرستی دو دیدگاه دیگر برای کسی که با دیده انصاف به این مطلب بنگرد، آشکار دانسته است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۹۹۲-۹۹۱).

۵-۱-۲-۳. علم نظری را به آنچه از طریق تفکر حاصل می‌شود، تعریف کرده و مراحل فکر و انتقال از معلوم به مجهول را بیان می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۹۹۲).

۴-۲-۵. ملاک حقیقت را- همانند دیگر حکماء و متکلمان اسلامی- مطابقت با واقع دانسته، و واقع را مساوق با نفس الامر می‌داند که اعم از عالم خارج است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۱۰۴۳).

۳-۱-۵. فلسفه

غیاث الدین در مباحث فلسفه مشاء، صاحب نظر است و در بسیاری از مباحث کلامی، از مباحث فلسفه برای اثبات، تبیین و دفاع از عقاید دینی بهره می‌برد. وی، روش حکماء و متکلمان را برای اثبات واجب و صفات او متفاوت دانسته و می‌گوید: روش حکماء این است که در خود وجود تأمل می‌کنند و از این طریق با دلیل، به واجب لذاته می‌رسند و از طریق وجوب وجود بر سائر صفات الهی که لازمه وجوب وجود است، استدلال می‌کنند. بنابراین صفات ثبوتی همچون سرمدیت، وحدت، حیات، تجرد، علم، دوام فیض که مستلزم قدیم بودن عالم است، برای واجب اثبات می‌شود و صفات سلبی همچون صفات زائده، جهت، مکان، زمان، وضع، حلول، اتحاد، تغیر، انتقال، شریک، مثل، ضد، ترکیب معانی، تحیز، حاجت، لذت و الم مزاجی، رؤیت و تکلم، از واجب لذاته نفی می‌شود. اما روش متکلمان این است که از مخلوق و مصنوع بر صانع استدلال می‌کنند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۳).

نمونه‌هایی از مباحث کلامی که ایشان از قواعد فلسفی برای اثبات آنها استفاده کرده است را باز می‌گوییم:

۱-۳-۵. برای اثبات وجود خداوند از برهان امکان که روش فلاسفه الهی در اثبات واجب متعال است، استفاده می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۷۹).

۲-۳-۵. بر پایه زاید بودن وجود بر ماهیت که بحثی فلسفی است، بر توحید استدلال می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۷۷۹).

۳-۳-۵. با استناد به قاعده فلسفی علم تام به علت مستلزم علم به معلول است، بر علم پیشین خداوند به موجودات استدلال می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۹).

۴-۳-۵. با استناد به قاعده فلسفی «الشیء ما لم یجب لم یوجد»، تحقق افعال اختیاری را پس از تحقق اراده تام و عزم جدی، واجب و حتمی می‌داند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۱).

۴-۱-۵. عرفان

از تأمل در آثار غیاث الدین دشتکی به دست می‌آید که وی نسبت به مسائل عرفان نظری و عملی آگاهی و التفات داشته و در مواردی به تناسب معارف اعتقادی، به شرح و تبیین مباحث عرفانی و نظریات عرفاء پرداخته و از مباحث عرفانی در تبیین و دفاع از عقاید دینی بهره گرفته است. وی در مواردی از مکاشفات و مشاهدات اولیاء در عرض اجماع، کتاب و سنت برای اثبات مسائل بهره می‌برد. به عنوان نمونه در باب وجود ملائکه، جن و شیاطین، علاوه بر استناد به اجماع و کلام الهی و اخبار، به مکاشفات و مشاهدات اولیاء در این زمینه استشهاد کرده و یادآور شده است که از طریق عقل برای اثبات یا نفی این امور راهی وجود ندارد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۳).

در بحث مراتب سیر سالک می‌گوید: وقتی سالک علم پیدا کرد که چیزی در عالم وجود جز خداوند متعال و فیضش نیست، و فیض الهی جدای از او نیست، نگاهش از کثرت جدا گشته و همه را واحد می‌بیند. این مرتبه پس از مرتبه توحید و پس از رسوخ توحید حاصل می‌گردد. لذا وقتی وحدت مطلقه در نظر سالک رسوخ کرد و به غیر او توجهی نکرد، به مرتبه اتحاد دست می‌یابد. بنابراین، اتحاد بدین معنا نیست که بنده با پروردگار واحد گردد، بلکه بدین معناست که سالک تنها به او نظر کند و نگوید: «غیره فیضه». وحدت بالاتر از اتحاد است چون در اتحاد رائج کثرت وجود دارد، ولی در وحدت وجود ندارد. در این مرحله تکلم، حرکت، سکون، سیر، طلب، طالب، مطلوب، نقصان و کمال از بین رفته است؛ یعنی وقتی کلام به خداوند سبحان رسید از همه چیز دست بکشید. مرحله بعد، فناء است که در آن اثبات و نفی و هرآنچه در خیال، وهم و عقل است معدوم می‌شود. بنابراین، بازگشت به فناء است همان‌طور که آغاز از فناء است. خداوند متعال می‌فرماید: «کَمَا بَدَأْنَاهُ تَعْوُدُونَ» (اعراف: ۲۹) (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۸۴ و همو، ۱۳۸۵، ۲: ۷۴۹).

۵-۱-۵. علوم طبیعی

غیاث الدین دشتکی در علوم طبیعی صاحب نظر و دارای تألیفات متعددی است. وی در تعریف علم طبیعی گفته است: علم طبیعی علمی است که از احوال جسم طبیعی از جهتی که دارای طبیعت است بحث می‌کند. وی علوم طبیعی را هشت جزء (کتاب سمع الکیان، سماء و عالم، کون و فساد، آثار علویه، معادن، نفس، نبات و حیوان) دانسته و هر کدام را جداگانه بحث کرده است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۳).

۵-۱-۵-۱. وی با بهره‌گیری از خصوصیات اجسام می‌گوید: وجود واجب مجرد و منزله از درآمیختگی با اجسام است؛ چراکه تأثیر اجسام و جسمانیات به واسطه مشارکت وضع خاص صورت می‌گیرد. و برای اثبات این مطلب از مشاهده و تجربه بهره گرفته و می‌گوید: حکم به این مطلب بدیهی و برگرفته از تجارب است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۵). همچنین به واسطه ویژگی دیگر اجسام که متقدّر (دارای اندازه) بودن است و ویژگی جسمانی که منقسم شدن و دارای جهت بودن است، گفته است: نفس انسانی چون دارای این ویژگی‌ها نیست، جسم و جسمانی نیست (دشتکی، ۱۳۸۲: ۱۱۹).

۵-۱-۵-۲. برای اثبات ازلیت فعل الهی و ازلیت عالم از علوم طبیعی بهره گرفته و گفته است: ازلیت بعضی از ممکنات تبیین شده است؛ چراکه در علم طبیعی ثابت شده که زمان مسبوق به عدم نیست و مقدار حرکت است. پس چاره‌ای جز این نیست که حرکت قدیم که حافظ زمان باشد، وجود داشته باشد؛ از طرفی نیز باید جسمی باشد که حامل حرکت باشد، در نتیجه آن جسم نیز باید قدیم باشد، پس ازلیت فعل خداوند سبحانه فی الجملة اثبات می‌شود (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۷۱).

۵-۱-۶. اصول فقه^۱

اگرچه کاربرد رایج اصول فقه در استنباط احکام فقهی از منابع احکام که عمدتاً کتاب و سنت است، است، ولی بخش عظیمی از قواعد آن اختصاص به احکام فقهی ندارد، و برای فهم معانی و مدالیل کتاب و سنت، خواه در زمینه احکام فقهی باشد، یا دستورات اخلاقی یا اعتقادات دینی، لازم است. در حقیقت این قواعد از مقوله قواعد هرمنوتیکی است که فهم معنا و مدلول متن به آنها بستگی دارد. بر این اساس، قواعد اصول فقه در بخش کلام نقلی ضروری و راهگشاست، و متکلمان اسلامی نیز در این باره از قواعد مزبور بهره گرفته‌اند. دشتکی نیز در مباحث کلامی نقلی از قواعد اصول فقه استفاده کرده است؛ که نمونه‌هایی را بازمی‌گوییم:

۵-۱-۶-۱. با توجه با قاعده اصالة الحقيقة یک اصل کلی را در مورد معارف دین بیان کرده و آن اینکه هر آنچه در شریعت حقه وارد شده است باید بر معنای حقیقی

۱. اگرچه اصول فقه، روش استنباط احکام شرعی را از منابع آنها که عمدتاً کتاب و سنت است، بیان می‌کند، ولی عمده ادله و مبانی آن، عقلی و عرفی است، لذا می‌توان آن را در شمار علوم عقلی قلمداد کرد (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۰: ۱۴؛ همو، ۱۳۸۰: ۲۹).

حمل شود؛ مگر جایی که دلیلی بر امتناع معنای حقیقی اقامه شود و قرینه صارفه از معنای حقیقی وجود داشته باشد، و قرینه معینه نیز بر تعیین معنای مجازی خاص اقامه شود (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۹۲).

۲-۶-۱-۵. در مورد این مسأله که آیا بدن محسوس بعد از اینکه به کلی نابود شد، دوباره به وجود می‌آید یا جمع پس از تفریق اجزاء است؟ برای هر کدام از این دو قول به آیات قرآن کریم استناد کرده است و گفته است: نظر من، جمع پس از تفریق است. وی برای پاسخ به آیاتی که دال بر نظریه اول است با استفاده از قواعد اصول فقه این گونه پاسخ داده است: تمثیل و تشبیه در آیه «کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ» (انبیاء: ۱۰۴) در تمام وجوه نیست، و فناء در آیه ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ (الرحمن: ۲۶) تخصیص زده شده است و هلاک در آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (قصص: ۸۸) استثناء خورده است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۶۲-۱۶۱).

۳-۶-۱-۵. در بحث معاد جسمانی پس از نقل قول از فخر رازی و سایر مفسران گفته است: ظاهر آیات این است که تعجب کنندگان و منکران، زنده شدن و برانگیخته شدن مردگان را استبعاد می‌کردند، نه اینکه محال بدانند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۷۱).

۴-۶-۱-۵. درباره علم الهی با توجه به بحث مشتق گفته است: حکماء اتفاق نظر دارند بر اینکه خداوند سبحان عالم است، اما به واسطه قیام علم به ذات الهی نیست. همچنین سایر صفات الهی نیز چنین است و در باب صدق مشتق، صدق مبدأ اشتقاق لازم نیست. ظاهر قول مشائین نیز همین است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۲۹). وی از همین بحث پیرامون وجود واجب متعال نیز بهره گرفته و گفته است: جایز است وجود که مبدأ اشتقاق موجود است، امری قائم بذاته باشد و آن، همان حقیقت واجب متعال است و وجود غیر واجب عبارت است از انتساب آن غیر به واجب متعال (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۷۹۳).

۲-۵. علوم نقلی

با توجه به اینکه منبع معرفت کلامی در بخش کلام نقلی، قرآن و روایات است که به زبان عربی می‌باشند، علوم نقلی در این باره لازم و راهگشاست، چنان که وقایع تاریخی و اعتبار یا عدم اعتبار روایات نیز مبتنی بر دانش‌های نقلی مانند تاریخ و رجال و درایه است. متکلمان اسلامی در مباحث کلامی خود از این علوم استفاده کرده‌اند، غیاث الدین دشتکی نیز به همین شیوه عمل کرده است که نمونه‌هایی را بازمی‌گوییم:

۱-۲-۵. علوم ادبی (لغت، صرف، نحو، معانی و بیان)

دشتکی در تبیین برخی مسائل کلامی از علوم ادبی استفاده کرده است:

۱-۲-۱-۵. در بحث قضا و قدر و حکمت الهی به معانی لغوی قضا و قدر از جمله خلق و تقدیر، ایجاب و الزام، و تبیین و إعلام اشاره می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۹۵۵).

۱-۲-۲-۵. به اعتقاد وی، آنچه باعث شده که حشویه صوفیه دچار برخی هذیان‌ات شوند، این است که الفاظ را بدون در نظر گرفتن معانی، تفسیر کرده‌اند. وی با توجه به معانی الفاظ به تفسیر این معارف پرداخته و می‌گوید: توحید عبارت است از «جعل الشیء واحدا» و اتحاد به معنای «صيرورة الشیء واحدا» است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۸۴).

۱-۲-۳-۵. در بحث کلام الهی می‌گوید: منشأ اشتباه اشاعره و معتزله این بوده که گمان کرده‌اند متکلم، مشتق از کلام است و کلام، مصدر است، پس لازم می‌آید که کلام بر متکلم قیام داشته باشد. از اینرو اشاعره به قیام کلام به متکلم حکم کرده و معتزله این مطلب را انکار کرده و گفته‌اند صدق مشتق، مستلزم قیام به مبدأ نیست؛ بلکه گاهی اصلاً مبدأ وجود ندارد، چنانکه کلام الهی چنین است؛ چون خداوند سبحان کلام را خلق کرده و آن را در زبان ملک یا نبی ایجاد می‌کند. دشتکی در پاسخ به هر دو گروه گفته است: کلام (یعنی آنچه از حروف نظم یافته و تشکیل شده است)، جامد است و مأخذ و مبدأ اشتقاق نیست و متکلم نیز در صورتی که مشتق باشد، مشتق از تکلم است نه کلام. و بر فرض اینکه قیام مبدأ در صدق این مشتق را بپذیریم لازم نمی‌آید که این کلام، به متکلم قیام داشته باشد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۹۲-۲۹۱).

۱-۲-۴-۵. در مورد صفت وحدانیت می‌گوید: این کلمه مأخوذ از وحدة از باب «وحد، یوحد، واحد» است و وحدت بر نفی کثرت به جهت امتناع قبول تقسیم و سلب شیئیت، ند، شریک و ضد، اطلاق می‌شود (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۹۶۲).

۱-۲-۵-۵. در تفسیر آیه شریفه ﴿أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (ق: ۱۵) می‌گوید: برخی گمان کرده‌اند لَبْس، مصدر و به معنای التباس و اشتباه است. اما اگر لَبْس مصدر نباشد، به معنی لباس و ملبوس بوده و تشبیه نیکویی است، و این معنا در کلام عرب استعمال شده است، و بر فرض که این معنی حقیقتاً در کلام عرب استعمال نشده باشد، می‌تواند یا به نحو مجاز مرسل باشد به قرینه اینکه

لباس، سبب لبس و التباس است، و یا به نحو استعاره باشد (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۷۳).

۵-۲-۱-۶. برای تبیین برخی معارف بلند توحیدی از تشبیه معقول به محسوس بهره می‌گیرد. به عنوان نمونه برای تبیین توحید می‌گوید: توحید گاهی به واسطه زوال تعینات خلقیه و فناء وجه عبودیت در وجه ربوبیت است، مانند معدوم شدن قطرات باران هنگامی که به دریا می‌رسند و ذوب شدن یخ به واسطه طلوع خورشید. و گاهی نیز توحید به واسطه اختفاء در وجه ربوبیت است؛ مانند مخفی شدن ستارگان هنگام طلوع خورشید (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۸۷).

۵-۲-۲. تاریخ

شواهد و مستندات تاریخی برای اثبات یا تأیید و تبیین عقاید دینی مانند نبوت و امامت رهگشاست و متکلمان اسلامی از آنها بهره گرفته‌اند، غیاث الدین دشتکی نیز در موارد مناسب آنها را بکار گرفته است. ایشان در تبیین صدق انبیاء علیهم‌السلام در آنچه به عنوان معارف توحیدی و اخبار معاد و غیره ذکر کرده‌اند، گفته است: اخبار (گزارشات) متواتر از گذشتگان دلالت می‌کند بر اینکه انبیاء و از جمله نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متصف به صفات و فضائل انسانی بی‌شماری هستند و از این طریق برای ما علم ضروری عادی حاصل می‌شود بر اینکه این افراد حتماً راستگو هستند و هرگز دروغ نمی‌گویند. دشتکی طریق حکماء را که تنها از طریق عقل خواسته‌اند این مطلب را ثابت کنند، و طریق متکلمان را که از راه تقسیم معارف به آنچه از طریق انبیاء علیهم‌السلام شناخته نمی‌شود و آنچه از طریق آنان شناخته می‌شود، ناتمام می‌داند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۶۵-۶۴). همچنین اثبات نبوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طریق معجزات و اخبار غیبی و اتصاف ایشان به اخلاق حمیده، اوصاف شریفه، روش‌های مرضی و کمالات علمی و عملی و محاسنی که مربوط به نفس، بدن، نسب و وطن است، از جمله استنادات تاریخی است (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۵).

۵-۲-۳. رجال و درایه

از مباحث کلامی دشتکی به دست می‌آید که ایشان به متن احادیث کلامی و مباحث مربوط به درایة الحدیث تسلط داشته، و در لابلای مباحث کلامی به آن پرداخته است؛ لکن کمتر به بررسی سندی روایات اهتمام داشته است. دلیل این مطلب آن است که روایاتی که ایشان در مباحث کلامی مورد استناد قرار داده است،

غالباً روایاتی است که یا نصوص و شواهدی از قرآن کریم بر مضمون آن‌ها وجود دارد؛ یا اینکه دارای تواتر لفظی یا معنوی است و یا حداقل مشهور یا مستفیض بوده و لذا نیازی به بررسی سندی تک تک روایات وجود نداشته است. به عنوان نمونه اخبار مربوط به معراج جسمانی پیامبر اسلام ﷺ را مشهور و مانند متواتر معنوی می‌داند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۷۱) و درباره اینکه غرض از تکالیف شرعیه تحصیل محبت ارادی، و در نهایت، رسیدن به علاقه عشقیه است که باعث اتصاف به صفات الهی می‌شود تا اینکه جز نور او، چیزی را نبیند، به کثرت احادیث قدسی مرتبط با این مسئله استناد می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۱۶).

۶. روش مواجهه با علماء و فرق

غیاث الدین دشتکی در مسائل اعتقادی و فلسفی به دیدگاه سایر ادیان توجه داشته و با عناوینی مانند: ارباب الادیان و الملل و الأهواء و النحل (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۵ و همو، ۱۳۸۲: ۱۸۸)، اهل الملل، ارباب الملل و المذاهب (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۷۲ و ۲۷۳)، ملیین (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۰۰ و ۲۶۷)، الشرائع الإلهیة (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۴۷)، حنفاء (مجوس، یهود و نصاری و...)، ملاحده (دشتکی، ۱۳۸۵، ۲: ۶۸۳)، ثنویه، دهریه (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۰ و ۴۳)، براهمه، صائبه (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۴) و مجوس (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۰) از آنان نقل قول کرده است.

همچنین به دیدگاه سایر فرق اسلامی همچون حنابلہ، حشویه و کرامیه (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۷۴)، معطله (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۳)، معتزله، صفاتیہ (اشاعره) (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۴)، شیعه [معنای عام آن] و اثنی عشریه (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۶)، وعیدیہ، تفضیلیہ (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۷)، کمالیہ، مجسمه (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۶)، قدریہ، اشاعره و معتزله (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۰) توجه داشته است.

و در مباحث مهم به تبیین دیدگاه حکماء، متکلمان، اشراقیون (دشتکی، ۱۳۸۲: ۶۰)، صوفیه (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۵)، مفسران (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۶)، مشائین (دشتکی، ۱۳۸۲: ۸۹) و رواقیون (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۰۰) پرداخته و به دیدگاه حکمایی مانند: ارسطاطالیس، جالینوس (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۷)، افلاطون، بقراط، فیثاغورس، انبازقلس (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۵۲)، ذیمقراطیس (دشتکی، ۱۳۸۲: ۶۰)، ابو نصر فارابی و بهمنیار (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۴۹) استناد کرده است.

مواجهه ایشان با عالمان و متفکران، مبتنی بر تواضع و تکریم است. از ابن عربی با

عنوان «الشیخ محی الدین بن العربی» (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۴۸)، از ابن سینا با عنوان «الشیخ الرئيس» (دشتکی، ۱۳۸۲: ۹۱) و «رئيس الحكماء ابا علی سینا» (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۲۰۸) و از خواجه نصیر با عنوان «المحقق الطوسی» (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۰۳) و از فخر رازی با عنوان «الإمام فخر الدین محمد الرازی» (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۶۷) یاد کرده، و پس ذکر نام غزالی با دعای «رحمه الله» برایش طلب رحمت می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۶۹) و از شارح مواقف با عنوان «السید قدس سره» یاد کرده است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۸۱).

با اینکه در کتاب شرح هیاکل نور بسیاری از آراء مرحوم دوانی را نقد کرده و بیشتر مباحث حول نقد آراء ایشان است، از وی با عنوان «بعض الاجلة» (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۵) و «الشارح الجلیل بجلالته» (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۷۴) یاد می‌کند. البته به جهت دفاع از آراء شیخ اشراق، شرح دوانی بر هیاکل سهروردی را نقض و جرح دانسته است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۵) تا آنجا که می‌گوید: در این کتاب هر جا عنوان «شارح» را ذکر کردم مرادم «جارج» است و این از باب تسمیه شیء به اسم ضد آن است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۲۹). ایشان نظرات خود را بدون نقص ندانسته و در پایان همین کتاب گفته است: «ألتمس منكم أن یقیموا عذري فی ما طغی به القلم أو زلت به القدم» (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۹۶).

در مباحث علمی از تکفیر و نسبت‌های ناروا به بزرگان از جمله حکماء به شدت پرهیز کرده و سخن غزالی را که فلاسفه‌ای چون فارابی و ابن سینا را به جهت برخی از آراء علمی تکفیر کرده است، ناروا می‌داند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۸۹-۱۸۸). غیاث الدین در عمل به این توصیه، خودش پیشگام بوده و با اینکه در بسیاری از موارد منتقد آراء غزالی است، ولی با این حال در کمال تواضع و ادب از وی با عنوان «حجة الاسلام و إمام المسلمین» یاد می‌کند (دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۱۹۹-۱۹۸).

همچنین در دفاع از دیدگاه حکماء، به چهار اشکالی که متکلمان بر حکماء در باب «نفی علم خداوند سبحان به جزئیات»، «قول به ایجاب که مستلزم نفی قِدم و اراده است»، «انحصار معلول اول در عقل» و «دوام فیض که مستلزم قدیم بودن عالم است»، پاسخ داده و می‌گوید کسانی که حکماء را به جهت نفی علم خداوند سبحان به جزئیات تکفیر می‌کنند، منظور حکماء را نفهمیده‌اند؛ چراکه خود حکماء به احاطه علمی تام واجب به همه حقایق خارجی و ذهنی و کلی و جزئی اعتراف کرده‌اند

(دشتکی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۵-۴۴). همچنین به دفاع از دیدگاه عرفا پرداخته و گفته است: آنچه محققین صوفیه در باب وحدت گفته‌اند، غیر از آن چیزی است که عامه و حشویه توهم کرده‌اند؛ چراکه آنچه اینان می‌گویند، مخالف بدیهی عقلی است (دشتکی، ۱۳۸۲: ۳۸۴).

نتیجه

غیاث‌الدین دشتکی از متکلمان برجسته شیعی است. وی تالیفات متعددی در علم کلام دارد که نشان‌دهنده اهتمام وی به معارف اعتقادی بوده و از علوم مختلف عقلی و نقلی، برای استخراج، اثبات و تبیین معارف اعتقادی و دفاع از آنها در مقابل شبهات بهره می‌برد. اگرچه روش کلامی او عقلی-فلسفی است، ولی در مسائلی که نقل، یگانه طریق اثبات یا تبیین آنهاست و مسائلی که از نقل در کنار عقل می‌توان بهره برد، از ادله نقلی استفاده می‌کند و در صورت تعارض ظاهری ادله نقلی با ادله عقلی قطعی، روش تأویل را بر می‌گزیند، ولی از تأویلات نابجا احتراز کرده و آن را مُخلّ معارف دین دانسته و تا جایی که امکان دارد به ظواهر نقلی پایبند است. بنابراین، می‌توان گفت: وی بر صراط اعتدال حرکت کرده است و با چنین روش جامعی، در تبیین و تحکیم مسائل اعتقادی و ترویج و تقویت علم کلام نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.

فهرست منابع

۱. خوانساری، محمد باقر ۱۳۹۰ ق، *روضات الجنات*، قم، دهقانی (اسماعیلیان).
۲. دشتکی، غیاث الدین، ۱۳۸۵، *مصنفات*، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳. دشتکی، غیاث الدین، ۱۳۸۲، *اشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور*، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
۴. سبحانی، جعفر، ۱۴۲۴، *معجم طبقات المتکلمین*، قم، چاپ اول، موسسه امام صادق علیه السلام.
۵. شیرازی، محمد بن ابراهیم ۱۳۶۸، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، قم، مکتبة المصطفوی.
۶. قمی، عباس، ۱۳۶۸، *الکنی والألقاب*، چاپ پنجم، تهران، مکتبة الصدر.
۷. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، *بحار الانوار*، چاپ سوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، «کلیات علوم اسلامی اصول فقه، فقه ۳»، چاپ ۲۴، بی جا، بی نا.